

دکتر همایون همتی

عرفان عصر جدید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دکتر همایون همتی

عرفان عصر جدید



سرشناسه	: همتی، همایون، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: عرفان عصر جدید / نگارش همایون همتی.
مشخصات نشر	: تهران: نامک، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۴ ص.: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۷۰-۲۹-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: عرفان
موضوع	: Mysticism
رده بندی کنگره	: BL ۶۲۵
رده بندی دیویی	: ۲۱۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۷۱۵۰۵۵



نامک در زبان پهلوی (فارسی میانه) به معنای کتاب و نامه است.

تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶

 naamak.publication@gmail.com

 @naamak.publication

 naamak.publication

عرفان عصر جدید
نگارش: دکتر همایون همتی
چاپ اول: ۱۴۰۱
شمارگان: ۸۸۰ نسخه
لیتوگرافی: کارا
چاپ و صحافی: کهنمویی
قیمت: ۱۱۰ هزار تومان

ISBN: 978-622-6670-29-6

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۷۰-۲۹-۶

تمامی حقوق برای نشر نامک محفوظ است.

تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، الکترونیکی و صوتی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

مرکز پخش: پارسه، ۶-۶۶۴۷۷۴۰۵، داخلی ۱

فروش آنلاین: www.Parsehbooks.com

به هرچ از راه باز افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هرچ از دوست و لمانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

«سنایی»

تقدیم به به همسر مهربان و با ایمانم
سرکار خانم معصومه توکلیان

به نشانه قدردانی از

یک عمر شکیبایی و صبوری، فداکاری و همدلی

فهرست

مقدمه.....	۱۱
شناخت ماهیت و کارکرد عرفان.....	۲۷
تاریخچه ظهور عرفان.....	۲۸
عرفان اسلامی.....	۳۷
ابعاد نظری و عملی عرفان اسلامی.....	۳۷
عرفان مسیحی.....	۵۷
عرفان در تلقی سنت گرایان.....	۶۹
عرفان یهود.....	۹۳
کابالا.....	۹۸
عرفان حسیدیسیم.....	۱۰۹
عرفان مرکبه.....	۱۱۲
عرفان هندویی.....	۱۱۹
عرفان بودایی.....	۱۳۳
عرفان سکولار.....	۱۴۹
عرفان عصر جدید.....	۱۶۹
عصر آکواریوس و عرفان های جدید.....	۱۶۹

۱۷۳	فرقه‌های عرفانی عصر جدید
۱۷۶	دین‌های جدید
۱۸۲	فرقه‌های عصر جدید
۲۰۱	بنیان‌گذاران عرفان عصر جدید
۲۰۲	هلنا بلاواتسکی
۲۲۱	فرانتس میسمیر
۲۲۲	گئورگ گورجی یف
۲۳۷	امانوئل سویدنبرگ
۲۴۳	معرفی چند فرقه عصر جدید
۲۴۳	فرقه شرک جدید
۲۴۷	گواهان یهوه
۲۵۱	فرقه ریکی
۲۵۵	فرقه ویکا
۲۶۲	کلیسای اتحاد
۲۸۰	ساینتولوژی
۲۹۴	تئوسوفی
۳۰۳	نقد و بررسی عرفان‌های عصر جدید
۳۰۳	اصول عقاید فرقه‌های عصر جدید
۳۰۵	الهیات فرقه‌های عصر جدید
۳۲۱	ختم سخن

مقدمه

هرچه بینی جز هوا، آن دین بود بر جان نشان
هرچه یابی جز خدا، آن بت بود، درهم شکن
«سنایی»

کتاب حاضر در نقد عرفان‌های جدید نگاشته شده است. شناخت این عرفان‌های فرقه‌ای^۱ جدید برای جامعه امروز ما ضرورت دارد. عرفان‌های نوپدید روزگار ما در حقیقت «معنویت‌های بی‌خدا»^۲ هستند و هیچ پیوندی با دین خاصی ندارند. بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم، در جوامع اروپایی، از سویی در پی بحران‌زدگی شدید و پیامدهای جنگ مثل بیکاری، از دست دادن خانواده، فقر، یأس و پوچی، فروپاشی شیرازه زندگی و جامعه و از سوی دیگر ناکارآمدی فرهنگ کلیسا و کساد آن، مردم به پوچ‌گرایی (نیهیلیسم) و بی‌دینی گراییدند. اضطراب، تنهایی، بی‌هدفی و بی‌معنایی زندگی، عطش معنوی^۳ را در آنها بیدار کرد اما به جای عرفان‌های دینی و پناه بردن به کلیسا به «معنویت‌های سکولار»

روی آوردند. در چنین شرایطی عرفان‌های نوپدید ایجاد شد. پروفیسور آیلین بارکر، جامعه‌شناس دین و عرفان‌پژوه معاصر، در یکی از کتاب‌های خود اعتراف کرده است که عرفان‌های نوپدید در واقع همه به نحوی از جنس عرفان‌های سکولارند. او می‌گوید پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم بیش از ۸۶۰۰ فرقه شبه‌عرفانی تنها در کشور آمریکا ایجاد شد. در دیگر کشورها نیز فرقه‌های شبه‌معنوی به وجود آمدند و شروع به فعالیت نمودند.

بخشی از آسیب‌های روحی مردم در آن زمان با قرص‌ها و داروهای خلصه‌آور^۱ پاسخ داده می‌شد و در پرتو آن، مردم به آرامش ظاهری می‌رسیدند و با جعل عرفان‌های بشرساخته و دنیوی سعی در جبران برخی دیگر از ضعف‌ها و آسیب‌های روانی می‌کردند. به دلایل سیاسی و ارتباطی و جهانی‌سازی و ... این عرفان‌ها به کشورهای مسلمان‌نشین به ویژه ایران هم سرانجام رسیدند. از جمله این دلایل، فلج ساختن ذهن‌ها و اندیشه‌ها و مقابله با مذهب انقلابی شیعه و مهار انقلاب اسلامی در ایران بود.^۲

با ورود این عرفان‌ها به ایران به‌خصوص در میان دانشجویان و جوانان، آسیب‌های جدی به فرهنگ و تفکر اسلامی وارد آمد و تحریفاتی را وارد فرهنگ دینی مردم کرد. امروزه بیش از ۳۰ هزار مکتب عرفان‌نما، سعی دارند از راه‌های مختلف شادی، امید و لذت دنیوی را مقصد نهایی انسان معرفی کنند و ابلیس (دشمن مبین معرفی شده در قرآن کریم) را سرمنشأ خیر و شادی معرفی نمایند! از جمله آسیب‌های وارد شده می‌توان به انقطاع از مردم و گوشه‌گزینی در غار و بیابان یا خانه‌های تیمی و ترک وظایف معیشتی نام برد که موجب رکود زندگی، تعطیلی کوشش و کار و تلاش و عقب‌ماندگی جامعه می‌شود و بطور آشکار با

1. Ecstatic

۲. این سخن یک ادعای محض و بی‌دلیل یا حدس و احتمال نیست بلکه متکی به شواهد و دلایل بسیاری است که بارها در درس‌های دکتری «جامعه‌شناسی فرهنگی»، آسیب‌شناسی فرهنگی و دیگر دروس دانشگاهی تدریس کرده‌ام.

آموزه‌های دین اسلام و شرایط امروز کشور ما که در حال بازسازی است کاملاً ناسازگار است.

در عرفان حقیقی و اصیل تعهدورزی به خانواده و زندگی، به عنوان نردبان طریق و راه بالا رفتن از پلکان معنویت و دستیابی به کمال توصیه می‌شود و انقطاع حقیقی، انقطاع از متاع ناچیز دنیا و وابستگی به آن است. بی شک پادزهر این تحریف‌گری و فریبکاری و انحراف چیزی نیست جز پناه بردن به عقلانیت و تمسک به عرفان اصیل دینی اسلام و اهل بیت (ع). عرفانی که از سوی اهل بیت معصوم (ع) ارائه شده و خداوند را به عنوان عشق و معبود حقیقی مردم معرفی می‌نماید. نهج البلاغه، دعای کمیل، مناجات خمسۀ عشر، دعا‌های لطیف و عارفانۀ صحیفۀ سجادیه و... سرشار از معرفت‌های اصیل و غنی‌ای هستند که بهترین راه کسب فضایل را نشان می‌دهند و از جمله تزکیه و تهذیب نفس را راه ارتباط با خداوند متعال و سرچشمۀ خیر و نیکی معرفی می‌کنند.

برای شناخت درست و کامل اعتقادات و باورهای شبه‌عرفان‌ها نباید از مبانی، مبادی و ریشه‌های آن غافل شد. چرا این عرفان‌ها را «عرفان‌های عصر جدید» (New Age) یا «نوپدید» می‌گویند؟ چون در این عرفان‌ها جایگاه خورشید را در روزهای مختلف و در بروج مختلف و نیز نسبت و فاصلۀ سیاره‌ها را بررسی می‌کنند و مثلاً می‌گویند امسال سال اسب یا مار است یعنی شکل خاصی که در اثر این نسبت‌ها ایجاد شده است و شبیه حیوان یا شیء خاصی است مبدأ و منشأ نام‌گذاری می‌شود. آنان معتقدند جهان از سال ۱۹۶۰ میلادی وارد «برج دَلو» یا «برج سطل» (Valve) شده است و بنابر پیشگویی‌های نجومی، عصر دَلو را عصر ثابت نبودن و نسبیت یافتن همه چیز می‌دانند. همه باورها و ارزش‌ها در این عصر، سیال و نسبی می‌شوند و چیز ثابتی در میان نیست؛ پایه‌های اخلاق فرو می‌ریزد؛ بشر دیگر اصول ثابت و مسلم برای عقیده و زندگی ندارد و معنای زندگی قابل تشخیص نیست؛ همه جا سردرگمی و حیرت است؛ بی‌پناهی و درماندگی است که همه جا موج می‌زند.

در این عصر، حق و باطل، رذیلت و فضیلت و خوبی و بدی دچار نسبیت شده و نزد هرکس متفاوت است و ملاک ثابتی برای شناخت آن وجود ندارد. از نظر عرفان‌های نوظهور عصر حاضر، عصر سیّالیت ارزش‌هاست و از همین جاست که آنها به مباحثی وارد می‌شوند که ارکان اعتقاد دینی جوامع را مورد تردید قرار می‌دهد، از این قبیل که آیا خداوندی هست یا خیر؟ قیامتی هست یا خیر؟ روحی هست یا خیر و در نتیجه هرکس به طریق هوس خود عقیده‌ای پیدا می‌کند. لذت، رفاه، شادی و تفریحات غفلت‌آور و غیراخلاقی، شکاکیت و فردگرایی نتیجه این نسبی‌گرایی است.

تعریف عرفان در آثار و اندیشه‌های عارفان مسلمان مثل ابن عربی، مولانا، عطار، شبستری و قونوی «علم بالله» و شناخت خداوند و حقایق هستی از راه دل است. به دیگر سخن، شناخت شهودی و قلبی خداوند متعال و اسماء و آیات و افعال و تجلیات اوست. در عرفان اسلامی با الهام از آموزه‌های اهل بیت (ع)، ذات خداوند شناخته‌شدنی نیست، اما نشانه‌ها، آلاء، نعمت‌ها و اسماء و صفات خداوند را می‌توان با «علم حضوری» به صورت شهودی دید و صفات جلوه‌های خداوند را شناخت. بدین طریق هرکس از طریق بندگی خالصانه و دوری از ارتکاب معاصی، با تزکیه جان، می‌تواند با چشم دل، خداوندگار خویش را در آئینه اسماء و صفات او ببیند و پله پله به او نزدیک گردد. چنین شناختی، ذهنی و مفهومی نیست و یافت حضوری بدون واسطه است یعنی بدون واسطه مفاهیم و صورت‌های ذهنی.

در عرفان‌های نوپدید اما هدف نهایی، خداوند متعال نیست و قدرت مافوقی را قبول نداشته و اصلاً مطرح نمی‌کنند و خبری از عبودیت و بندگی، ذکر و تقرّب نیست، بلکه فقط و فقط انسان و لذت‌های او محوریت دارد. معنویت تحریف شده توسط آنها پناه بردن به داروهای آرامش‌بخش است و حاصل آن مثلاً نوعی آرامش و احساسات قابل لمس با حواس پنج‌گانه است. چرا که روح به عنوان بُعدی از انسان تعریف نشده است و ریاضت‌ها و تمرین‌های معنوی و خداپرستی شهودی و عارفانه در کار نیست. در نتیجه در برخی از این فرقه‌ها

بالاترین خلسه و کمال روحانی انسان، در حال آمیزش جنسی تعریف می‌شود! زیرا اوج لذت است. اینان دین را جاهلانه و ناشیانه از زندگی کنار نهادند و به جای آن معنویت سطحی و بی‌ریشه نشانند. جنبش «معنوی؛ اما نه دین‌دار»^۱ که جریانی عرفانی در آمریکا بود که دین را پس می‌زد و «معنویت سکولار» را جایگزین آن می‌ساخت، یکی از این نمونه‌ها است و امروز این تفکر را حتی میان مسلمانان ایرانی نیز می‌توان دید. به همین سبب همه کسانی که در ایران از معنویت دم می‌زنند یا در پی پروژه‌ای برای معنوی و عقلانی زیستن اند لازم است مقصود خود را به وضوح روشن سازند که کدام معنویت را می‌گویند، معنویت سکولار عصر جدید یا معنویت اصیل دینی. باید مرزبندی خود را با معنویت‌های بازاری ملحدانه کاملاً مشخص کنند وگرنه پروژه آنها سخت ابهام‌آلود می‌ماند و راه به جایی نمی‌برد.

برخی از اعتقادات مشترک در عرفان‌های جدید عبارتند از:

- به خداوند اعتقادی ندارند، بلکه به انرژی نامتعیین بی‌شکل و بی‌رنگی در فضا اعتقاد دارند و سعی می‌کنند با نمادها، لباس‌های مخصوص و برخی داروها باورهای خود را آموزش دهند.
- اعتقاد به تناسخ به جای اعتقاد به قیامت و سرای آخرت و معادباوری.
- معتقد به استفاده از جذابیت‌های جنسی و جسمی به‌خصوص به شکل نامشروع و حتی در ملأ عام هستند! به ویژه پیروان اشو که به او لقب «گوروی سکس» داده‌اند و نیز در میان برخی فرقه‌های هندو مثل تانتریسم^۲ آمیزش جنسی و حال ارگاسم را بالاترین تجربه عرفانی و رسیدن به «فناء» می‌دانند! (در سنت تَنَترَه)
- نفی آموزه‌های دین و معنویت دینی به طور کلی.
- عرفان را برای نشاط، آرامش و لذت‌های جسمانی می‌خواهند. (به هر طریق و شیوه و از هر راهی)

سوگمندانه برخی جوانان ناآزموده و فاقد تجربه کافی به غلط و با تأثیرپذیری از تبلیغات سوء شبکه‌های ماهواره‌ای از قبیل بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، منوتو، ایران فردا و سایت‌های معاند و ضدانقلاب و ... گمان می‌کنند که نقد عرفان‌های نوین، به دستور مسئولان اجرایی و دولتمردان ایران انجام می‌شود و یک بخشنامه و حرکت دولتی است نه نقد علمی بی‌طرفانه و در نتیجه به نقدها بی‌اعتنا هستند و نگاه درستی به ریشه‌ها و مبانی این فرقه‌ها ندارند. این یک تلقی کاملاً خطاست و همیشه بوده و هستند فرزنانگان دلسوز و اندیشمندان مستقل که از سر تعهد به نقد پاره‌ای افکار وارداتی زیان‌خیز می‌پرداخته‌اند و کار آنها حاصل تحقیقات مستقل خودشان است نه دستور دولتی!

از دیگر سو سران عرفان‌های جدید غالباً و اکثراً آلوده به فعالیت‌های ناسالم و وابستگی‌های خاص مثل عضویت در محفل‌های مخفی فراماسونری هستند و با هدف تخریب ادیان و مذاهب در میان جوامع، علی‌الخصوص جوامع مسلمان وارد فعالیت می‌شوند. البته وجود همین عرفان‌های منحرف و دنیاگرا با همه کاستی‌ها و عیوبشان از دیگر سو نشانگر این است که بشر آواره و پریشان غربی یا غرب‌زده در عمق فطرت خود تمایلات روحانی و معنوی دارد و به دنبال معنویت و واقع روحانی است و نیاز به پرستش و تقرب به خداوند و منبع کمالات دارد. عرفان و معنویت‌طلبی ریشه در سرشت آدمی دارد و زیستن بدون معنویت و اخلاق ناممکن است و اگر معنویت راستین و اصیل یافت نشد، بدلی و جعلی آن را می‌سازند.

طبیعتاً اگر نیاز فطری بشر پاسخ درستی پیدا نکند، همانند گرسنه‌ای می‌شود که اگر غذای درستی نیابد، نجاست‌خوار می‌شود. بنابراین باید انسان را در بُعد جسمانی و روحانی به درستی شناخت و پاسخی از جنس عرفان اصیل به او داد. وگرنه طبیعی است که بشر برای ارضای نیازهای فطری خویش به دنبال هر پاسخی بگردد. دشوار بودن متون عرفان اصیل و سخت پذیرفته شدن توسط اساتید عرفان، از جمله مشکلاتی است که مشتاقان عرفان در جامعه ما دارند

به ویژه جوانان علاقمند که توفیق درک محضر عارفان بزرگ را نمی‌یابند که راه آنها را به عرفان حقیقی مسدود می‌سازد و در نتیجه پای آنان را به جلسات و حلقه‌های عرفان‌های دروغین می‌گشاید.

عرفان و تمایلات عرفانی پدیده‌ای دیرپا و دیرینه است. دیرینگی آن هم‌ارز و هم‌پای بشر بر این کرهٔ خاکی است. در ادیان بزرگ غالباً یک بُعد عرفانی وجود دارد که گاه صبغه‌ای شدید و پررنگ می‌یابد ولی می‌توان ادعا کرد که هیچ دینی خالی از بُعد عرفانی نیست.

در روزگار ما فرقه‌های عرفان‌مآب جدیدی پدید آمده‌اند که رقیبی برای عرفان‌های کلاسیک و عرفان‌های دینی هستند. فرقه‌هایی مثل معبد خورشید، دروازهٔ بهشت، کلیسای اتحاد، حافظان عهد، فرزندان خدا، راه طلایی، صلیب گلگون، معبد جدید، سوکاگا کایی، ساینترولوژی، تئوسوفی، گواهان یهوه، شیطان‌پرستی، عرفان سرخ‌پوستی، عرفان خویشتن (Self) و طیف گسترده و متنوعی از عرفان‌های عصر جدید، عرفان‌های دارویی، عرفان‌های سکولار امروز در جهان فعالند. در کنار این فرقه‌ها که نام بردیم برخی از عرفان‌های باستانی همچون اکنکار، شمنیسم و یوگا با ارائهٔ تکنیک‌های خاص خود برای دستیابی به آرامش و لذت‌های روحی در شکل‌های بازسازی‌شده و جدید، رونقی به سزا یافته و به نحو گسترده‌ای تبلیغ و ترویج می‌شوند. عرفان‌های طبیعت‌گرا با تفسیرهای طبیعت‌گرایانه^۱ نیز در سطح گسترده‌ای تبلیغ می‌شوند. بعضی عرفان‌های باستانی که صبغه‌ای دینی نیز دارند همچون تائویسم یا عرفان دائو، عرفان جاین و عرفان بودایی و هندویی گاه به شکل مستقل و گاه به شکل آمیخته با بعضی تئوری‌های روانکاوی و یا فلسفه‌های جدید تبلیغ می‌شوند. افزون بر اینها جریان‌های فکری جدیدی که مدعی عرفان‌گرایی هستند همچون روح‌گرایی، باطن‌گرایی، قانون جذب، اندیشهٔ نوین، شرک جدید، کف‌بینی و

طالع‌بینی، کریستال‌درمانی با بهره‌گیری از تکنیک‌های جادو و علوم غریبه در میان جوانان و در جوامع مختلف ترویج می‌شوند. چهره‌هایی همچون مادام بلاواتسکی، امانوئل سویدنبرگ، فرانتس مِسمر، رودولف اشتاینر، گورجی‌یف، کن ویلبر، آنی بیسانت به عنوان بنیان‌گذاران گرایش‌های عرفانی جدید مطرح هستند و امروز ده‌ها جامعه‌شناس دین و جامعه‌شناس فرهنگ به تحقیقات وسیع دربارهٔ باورها و مناسک و تکنیک‌های عرفانی این فرقه‌ها پرداخته‌اند که می‌توان از افراد زیر نام برد: گوردون میلتون، ووتر هَنگراف، آیلین بارکر، پل هیلاس، جرج کریسایدز، برایان ویلسون، استارک، بِن بریج، هاموند، جیمز بکفورد، استیون ساتکلیف، فیلیپ شلدراک، روی والیس، ریچارد فن، استیو بروس، رابرت ووثنو.

عرفان در ادیان راهی برای تقرُّب به خداوند و تحصیل خرسندی او و آشنا شدن با راز هستی و حقایق عالم وجود است. از همین رو است که عارفان بزرگ عرفان را نوعی «خداشناسی» معرفی کرده‌اند. برای مثال قیصری شارح کتاب *فصوص‌الحکم* ابن عربی در تعریف عرفان می‌گوید: «عرفان علم به خدای سبحان است از حیث اسماء و صفات و مظاهر آنها و نیز علم به احوال مبدأ و معاد است (علم حضوری) و علم به حقایق عالم و کیفیت رجوع این حقایق به حقیقت یگانه‌ای که ذات احدیت است. نیز علم به طریق سلوک و مجاهدت است برای رهاسازی نفس از تنگناهای قیود جزئی و اتصال روح با مبدأ و مَتَّصف گشتن به نعت اطلاق و کلیت.»^۱ او سپس موضوع، مسائل و مبادی این علم را چنین توضیح می‌دهد:^۲ «موضوع عرفان، ذات احدی و نعوت و صفات ازلی و سرمدی اوست و مسائل آن عبارت است از: چگونگی صدور یافتن کثرت‌ها از ذات

۱. بدین منوال کل عرفان شامل دو بخش است، بخش نظری که تفسیر تئوریک مباحث عرفانی است و بخش دیگر که به مسائل عملی و سیر و سلوک و بیان اذکار و دستورالعمل‌ها و توصیه‌های عرفانی برای تهذیب نفس می‌پردازد. بخش اول در اصطلاح «عرفان نظری» و بخش دوم «عرفان عملی» یا سیر و سلوک نامیده می‌شود.

۲. رسائل قیصری، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، انجمن فلسفه ایران، صص ۵ و ۶.

احدی و رجوع آنها به این ذات یگانه، بیان مظاهر اسماء و صفات الهی، بیان چگونگی رجوع اهل الله به ذات احدی، بیان چگونگی سلوک و مجاهدت‌ها و ریاضت‌های آنان و توضیح نتیجه اعمال و ذکرها در دنیا و سرای آخرت.» و مبادی این علم را چنین مطرح می‌کند: «دانستن تعریف آن، فایده آن، شناخت اصطلاحات و نیز مفروضات و پیش‌فرض‌هایی که پایه‌های مباحث این علم‌اند.»^۱ چنان‌که در این تعریف مشاهده می‌شود، خدا محور عرفان است و عرفان در یک زمینه و بستر دینی مطرح می‌شود. ولی در عرفان‌های نوظهور خدا یکسره کنار می‌رود و نادیده گرفته می‌شود یا صریحاً انکار می‌شود و عرفانی سکولار، طبیعی و ملحدانه یعنی بی‌ارتباط با دین به جای آن تبلیغ می‌شود. عرفان‌های نوظهور هم التقاطی^۲ هستند یعنی پاره‌سنت‌هایی هستند که آمیخته و معجونی از باطنی‌گری، مذاهب گنوسی، علوم غریبه، کابالا، تئوسوفی، سحر و جادو به همراه تکنیک‌های هیپنوتیزم، احضار ارواح، کف‌بینی، یوگا و هم غالباً توأم با ادعای شفابخشی^۳ و درمان‌گری هستند. حتی گاه نیز از جاذبه‌های جنسی در این عرفان‌ها بهره‌گیری می‌شود! زیرا هدف، دستیابی به لذت است. در عرفان‌های جدید از افکار و نوشته‌های کسانی مثل کارلوس کاستاندا، اوشو، کریشنا مورتی، پائولو کوئیلو، وین دایر، اکهارت توله، پل تویچل به وفور استفاده می‌شود.

این عرفان‌ها عموماً فاقد بنیان‌های فلسفی مستدل و استوار هستند و دچار ضعف اُنتولوژیک و مبانی هستی‌شناسانه قوی می‌باشند؛ فاقد فقه و شریعت‌اند هرچند خود مناسکی ابداع نموده‌اند و دارای یک نظام اخلاقی جامع نیستند.

۱. این تعریف که تعریف کلاسیک و مقبول عارفان مسلمان از قرن ۷ و ۸ به بعد است، در آثار صدرالدین قونوی بزرگ‌ترین شارح و نماینده مکتب عرفانی ابن عربی و دیگر شارحان فصوص به کار رفته و امروز نیز در حوزه‌های درس و بحث علوم اسلامی رواج دارد. این تعریف طبق ضوابط علم منطق است که هر علمی اجزایی دارد مثل: موضوع، مسائل، مبادی، روش و غایت. امروز در دانش «فلسفه علم» درباره ساختار علم و اجزای آن علاوه بر اینها مباحث دیگری هم مطرح می‌شود.

به لحاظ انسان‌شناسی نیز تفسیر درست، دقیق و واقع‌بینانه‌ای از انسان و نیازهای او ندارند. اساساً در این عرفان‌ها به همهٔ نیازهای بشر توجه نمی‌شود و تنها به لذت، آرامش و ارضای غرایز انسان می‌اندیشند. انسانی که آنها تربیت می‌کنند انسانی فاقد حس مسئولیت، ایثار و توجه به دیگران است. برعکس آموزه‌های ادیان که تأکید بر احساس مسئولیت آدمی حتی در مورد حیوانات، گیاهان و محیط زیست دارند. برخی از این فرقه‌های عرفانی به هیچ‌گونه ریاضت عرفانی معتقد نیستند و برنامهٔ معنوی خاصی را دنبال نمی‌کنند بلکه هدف آنها راضی نگه داشتن افراد و پیروان‌شان بوده و تنها به کام‌جویی و لذت‌بخشی مقطعی و لحظه‌ای آنها می‌اندیشند. بعضی دیگر به ریاضت‌های نامشروع و نامستند و افراطی و نامعقول رو می‌آورند و پیروان‌شان را از خانواده و اجتماع دور نموده به خانه‌های تیمی مخصوص می‌کشانند، اختیار آنها را سلب نموده و حتی در مورد تحصیل، ازدواج و نوع شغل آنها نیز دخالت می‌کنند. در «عرفان‌های دارویی»^۱ نیز استفاده از داروهای خواب‌آور و مواد مخدر را برای رسیدن به حالت خلسه برای اعضا و پیروان‌شان تجویز و توصیه می‌کنند. بدین‌سان بسیاری از جوانان که نیروی کار جامعه هستند و باید به تحصیل و حرفه داشتن مشغول شوند، از پا می‌افتند و تبدیل به انسان‌های معتاد بی‌اراده، فاقد خانواده و شغل و درآمد می‌شوند و از این جهت مسئله فرقه‌های عرفانی نوظهور یک «تهدید ملی» به شمار می‌رود که می‌تواند «امنیت ملی» را به خطر بیندازد. زیرا اعضای که جذب این فرقه‌ها می‌شوند یا وابستگی‌های سیاسی پیدا می‌کنند و تن به جاسوسی می‌دهند و یا مبتلا به انواع بیماری‌ها می‌شوند یا اینکه تبدیل به عنصری بی‌مصرف و بی‌خاصیت شده و همچون مهره و ابزاری در دست سران این فرقه‌ها قرار می‌گیرند و از کار و فعالیت بازمی‌مانند. افزون بر این، افکار خاصی که این فرقه‌ها تبلیغ می‌کنند آسیب‌زا و بحران‌آفرین است و خطر و تهدید

بزرگی برای «هویت فرهنگی» جامعه و کشور ماست و متولیان فرهنگی جامعه باید عاقلانه و خردمندانه در مورد آن چاره‌اندیشی کنند. افکار این فرقه‌ها عموماً سطحی، نامستند و فاقد استدلال و بنیان علمی و فلسفی است و به لحاظ الهیاتی نیز مردود و مخدوش است. لذا نمی‌توان سکوت کرد و شاهد سقوط نسل جوان بود. یکی از اشکال‌های مهم این عرفان‌های جدید سهل‌گیری و آسان‌طلبی مفرط است. در عرفان‌های کلاسیک و عرفان‌های دینی، سالک در اثر ریاضت‌های دشوار و مستمر گاه تا دم مرگ می‌رفت و برمی‌گشت و تن به یک جنگ دائمی با نفس یا «جهاد اکبر» می‌داد. با ذکر و عبادات و ترک گناه و غفلت به رهایی از خواهش‌های نفس و تعلقات جسمانی و دنیوی می‌رسید تا در خواب یا بیداری به حالاتی دست می‌یافت. اما در این عرفان‌ها با خوردن چند قرص یا تریق مواد و آمپول به زعم خود به جذب می‌رسند و حالاتی می‌یابند مثلاً شیخ‌ها و نورهایی می‌بینند و گمان می‌کنند که عارف شده‌اند! این آسان‌گیری و زودیاب بودن موجب جذب کسان بسیاری به این عرفان‌ها شده است در حالی که در نوشته‌های عارفان بزرگ گذشته و حکیمان و دانایان پیشین تأکید شده است که عرفان برای همه افراد ممکن و میسر نیست و تنها افراد خاصی توان و تمکن و آمادگی ورود به این وادی را دارند. برای مثال ابن سینا که یکی از نابغه‌های بشری و فیلسوف و پزشک و ریاضی‌دان بزرگی بوده است در کتاب معروف الاشارات و التنبیها^۱ که ظاهراً آخرین اثر اوست در مورد دشواری و دیریابی عرفان می‌نویسد: «جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ أَوْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»^۱ یعنی خدا برتر از آن است که همچون چشمه‌ای باشد که هر راهگذری از آن دلوی برگیرد یا هر تازه‌واردی از او آگاه شود و تنها یگانه‌های روزگار و افراد خاص می‌توانند یک به یک به او برسند. این یکی از تفاوت‌های عرفان دینی سنتی با عرفان‌های جدید است. عرفان حقیقی دیریاب و مردافکن

۱. الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۹۴.

است و هدف و غایت آن رسیدن به خدا است. حتی خود عرفان هدف نیست چه رسد به اینکه کامجویی و لذت‌پرستی یا دستیابی به قدرت‌های شگفت‌انگیز هدف آن باشد. ابن سینا در همان کتاب که اشاره شد می‌گوید: «مَنْ آثَرَ الْعِرْفَانَ لِلْعِرْفَانِ فَقَدْ قَالَ بِالثَّانِي وَ مَنْ يَجْهَلُهُ كَمَنْ لَا يَجْهَلُهُ بَلْ يَجِدُ الْمَعْرُوفَ بِهِ فَقَدْ خَاضَ لُجَّةَ الْوُضُوءِ» یعنی که خود عرفان و رسیدن به حالات عرفانی هدف اصلی و نهایی عارف نیست و اگر عارفی عرفان را به خاطر خود عرفان بخواند مشرک گشته است و برای خدا شریک قائل شده است، یکی خدا یکی هم عرفان. اما اگر کسی عرفان را همچون نردبانی قرار دهد برای عروج به مقام قرب حق و رسیدن به حضرت دوست او بی‌شک غرق دریای وصال گشته است. تفاوت این دو نگاه به خوبی مشهود است یعنی عرفان‌های دینی هم در مبادی و پیش‌فرض‌ها و باورها هم در روش‌ها و تکنیک‌ها و هم در غایت و هدف نهایی با عرفان‌های نوپدید امروزی متفاوت‌اند. البته در مورد کاستی‌های عرفان‌های دینی، نحوه آموزش آنها، لزوم بازنگری اساسی در مورد آنها و نیز ضرورت تدوین متون جدید در مورد عرفان دینی و مشکلاتی که در این زمینه‌ها هست سخنان فراوانی دارم که شرح و بازگفت آنها مجال دیگری می‌خواهد و اکنون جای آن نیست. سال‌ها است که به تکرار و تأکید می‌گویم که ما امروز نیاز به تدوین متون درسی مناسب و نیز بازنگری عمیق در متون عرفان اسلامی داریم و این کار متخصصان راسخ در عرفان و عالمان بزرگ است نه نوپایان ابجدخوان.

ما در آخرین فصل این کتاب به جمع‌بندی نقدهای وارد بر عرفان‌های جدید پرداخته‌ایم و در آنجا فهرستی از کاستی‌ها، اشکال‌ها و نواقص و آسیب‌آفرینی‌های این عرفان‌ها را ارائه خواهیم کرد. لذا در اینجا دم فرو می‌کشیم و درباره سبب و انگیزه تألیف این کتاب توضیحاتی می‌آوریم.

نگارش این کتاب سال‌ها به تأخیر افتاد. تهیه منابع مورد نیاز به خصوص منابع اروپایی که باید از دیگر کشورها تهیه می‌شد، وسواس نگارنده در مورد اینکه مطالب چند بار طی تدریس، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مقاله‌ها پخته و

منفّح گردد و مطالعه تقریباً کامل ادبیات و آثار مربوط به موضوع از جمله عواملی است که موجب شد تألیف آن سال‌ها به تأخیر افتد. سفرهای مکرر به دیگر کشورها، مسئولیت‌های اجرایی و تدریس مستمر در دانشگاه‌های داخل و خارج و به ویژه مأموریت و اقامت در کشور آلمان به عنوان رایزن فرهنگی ایران مرا از کتابخانه‌ام دور کرد و دسترس به یادداشت‌ها و منابع فراهم آورده نداشتم و از این جهت خسروانی عظیم برای من بود و اکنون خدا را سپاس می‌نهم که پس از سال‌ها فترت و تأخیر بخشی از آنچه را که قصد داشتم، به رشته تحریر درآورده و تقدیم دانشجویان، علاقمندان و جوانان دوستدار عرفان و ارباب معرفت کنم.

تذکر این نکته در این مقدمه ضروری می‌نماید که این کتاب در نقد عرفان‌های خاصی نوشته شده و اصلاً قصد آن ردّ و نفی کلی عرفان نیست. نگارنده خود شیفته عرفان است و از آغاز جوانی توفیق شاگردی عارفان بزرگ را یافته است. سال‌ها متون عرفانی را نزد استادان بزرگ به درس فراگرفته است و زیستن بدون عرفان را جان‌کندن می‌داند. سخت دلدادۀ و مجذوب عرفان است و بارها درباره عرفان هم عرفان اسلامی و هم عرفان تطبیقی در دانشگاه‌های داخل و خارج کشور درس داده، مصاحبه کرده و یا سخنرانی داشته است و آشنایی با عارفان بزرگ را برای خود توفیقی عظیم تلقی می‌کند و خدا را به جدّ سپاس‌گزار است که این توفیق را به او ارزانی داشته است اما چنین نیست که هر خرف و خرمهره‌ای را به عنوان گوهر عرفان بپذیرد و در برابر انحرافات فکری سکوت ورزد. اتفاقاً برعکس چون دلبسته عرفان است با علف‌های هرز که در جنب این گل روییده است به مبارزه برخاسته و قصد آگاهی بخشی به جامعه و جوانان عزیز را دارد.

پس کار ما را نباید با کار عرفان‌ستیزان قشری و سطحی‌نگر قیاس کرد و از آن قماش دانست بلکه هدف ما در این نوشتار در واقع مبارزه با آفات عرفان و دفاع از عرفان راستین و اصیل و دعوت به آن است.

عارفان بزرگ ما نیز همواره هشدار داده‌اند که هرکس مدعی عرفان شد و هرچه گفت نمی‌توان از او پذیرفت زیرا: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد».

حافظ، عارف بزرگ و بی‌بدیل فرهنگ ما ایرانیان به درستی سروده است:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند
هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

در این مقدمه باید از نجابت و صبوری و فرهنگ‌پروری ناشر محترم جناب مثبت‌کاران سپاس‌گزاری کنم که در این سال‌ها شکیبایی ورزید و فراغت خاطر نگارنده را با فشارهای کاسب‌مآبانه و سودپرستانه نیالود و برهم نزد. از وی سپاس دارم که اگر شکیب او نبود تدوین و نگارش این دفتر به دلخواه صورت نمی‌گرفت.

نیز باید از فرزندانم تشکر و قدردانی کنم که در طول نگارش این کتاب مرا یاری نموده‌اند. دختر نازنینم فاطمه که همواره مرا یار و یاور بود به هنگام نگارش این کتاب، مظلومانه از این دیار ناپاک و دنیای دون کوچید و غمی بزرگ و همیشگی بر دلم نهاد و از هم‌فکری و هم‌یاری او محروم شدم. تربتش از شمع غفران الهی پر نور باد و روح پاکش هم‌نشین پاکان عالم بالا باشد.

اما فرزند عزیزم ادیب اندیشور و فروتن آقای حامد همتی همچون همیشه از آغاز تا پایان تدوین و نگارش کتاب از یاری پدر خویش مضایقه نکرد. او از تهیه کتب و منابع تا مرحله تایپ مطالب و محتوای کتاب و ویرایش آنها دستیار و همکار من بود. سپاس من نثار او و دعای خیرم بدرقه راه او باشد.

این کتاب در حقیقت حاوی بخش کوچکی از تحقیقات و تلاش‌ها و کاوش‌های اینجانب درباره عرفان‌های جدید است و امیدوارم در فرصت‌های دیگری حاصل پژوهش‌های چندین ساله خود را (بیش از سه دهه) تقدیم مشتاقان و علاقمندان نمایم. در این کتاب به عمد با عرفان دینی در ادیان بزرگ آغاز کرده‌ام و توضیحاتی درباره آنها ارائه نموده‌ام تا امکان تطبیق و مقایسه با عرفان‌های جدید برای خواننده علاقمند میسر باشد. به همین سبب این کتاب

شاید افزون بر نقد عرفان‌های جدید، گونه‌ای از «عرفان تطبیقی»^۱ هم باشد که حوزه‌ای جدید در عرصه عرفان‌پژوهی است و جامعه امروز ما نیاز به آشنایی با این‌گونه تحقیقات نیز دارد.

خدا را بر انجام این خدمت ناچیز شاکر و سپاس‌گزارم و از حضرت بی‌چونش تقاضای استمرار دارم که همه توفیق‌ها و کمالات از اوست.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج	بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق	گر ملک باشد سیاهستش ورق
ای خدا ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد تو بخشیده‌ای	تا بدین بس عیب ما پوشیده‌ای
قطره دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان به دریا‌های خویش

مرداد ۱۴۰۰

تهران

دکتر همایون همتی

شناخت ماهیت و کارکرد عرفان

جهت رعایت ترتیب و توالی منطقی بحث ضرورت دارد در آغاز کتاب به اجمال عرفان را تعریف کنیم و پاره‌ای توضیحات روشن‌گر در مورد این پدیده‌ والا و جذّاب و شگفت‌آور فرهنگ بشری و نیز معرفت و تجربه عرفانی بیاوریم تا زمینه برای طرح بحث‌های اصلی مهیا شود.

واژه انگلیسی Mysticism از ریشه Myein گرفته شده که دلالت بر رابطه با «راز» (Mystery) دارد. به لحاظ فلسفی، عرفان را نوعی گرایش دینی و تمایل روح بشر برای اتحاد یافتن^۱ با الوهیت و یا نوعی نظام اتحاد فکری برخاسته از چنین گرایش و تمایلی تعریف می‌کنند.* عرفان به مثابه یک نظام فلسفی^۲ روح بشری با الوهیت را از طریق عبادت و عشق به منزله غایت خود می‌داند و می‌کوشد تا فرایند، راهکارها و ابزارهای تحقق چنین هدفی را مشخص کند.

1. Intimate union

* درباره ماهیت و ساختار عرفان اسلامی و تعریف آن در فصلی جداگانه بحث خواهد شد لذا در اینجا به آن نپرداخته‌ایم.

2. Philosophical System

بر طبق عرفان، چنین مراقبه و عبادتی^۱ تنها مبتنی بر معرفت تمثیلی محض نسبت به موجود نامتناهی نیست بلکه نوعی شهود مستقیم^۲ و بی واسطه نسبت به هستی نامتناهی^۳ است. چنین گرایشی در سرشت آدمی می تواند فکری یا عملی باشد یعنی محدود به دانستن و آگاهی باشد یا مبتنی بر عمل و زندگی، همراه با مراقبه و عبادت باشد یا مبتنی بر عشق، بر عقل و هوش^۴ تکیه کند یا بر اراده^۵ و خواست آدمی، پاک دینانه^۶ یا بدعت آلود^۷ یعنی تمایل عرفانی می تواند مطابق شرع و یا برخلاف آن باشد.

در اینجا ابتدا خلاصه ای از تاریخ عرفان را می آوریم و تأثیر آن را بر فلسفه بازکاوی می کنیم و سپس به کوتاهی آن را مورد نقادی قرار می دهیم.

تاریخچه ظهور عرفان

در کتاب های تاریخ فلسفه معمولاً چهار نوع نظام فکری مورد بحث قرار می گیرد: حس گرایی^۸، ذهن گرایی^۹، شک گرایی^{۱۰} و عرفان (رازگرایی). این طبقه بندی هرگونه که باشد تأثیر عمیق عرفان بر فلسفه حقیقتی انکارناپذیر است، هرچند که فلسفه نیز گاه در عناصر فکری و عرفانی مداخله کرده و در تشکیل و ترکیب آنها مؤثر افتاده است. در فلسفه سمبلیک مصر قدیم، عرفان عنصر غالب بوده است. تائویسم^{۱۱} چینی متفکری مثل لائوتسه^{۱۲}، یک نظام فلسفی مابعدالطبیعی و اخلاقی است که عرفان عنصر بنیادین آن است. همین نکته در مورد فلسفه هندی نیز صادق است که در آن نهایت سیر فکری بشر و تلاش او در مکتب برهمایی^{۱۳} و ودانتایی^{۱۴}، آزادسازی^{۱۵} روح از چرخه تناسخ^{۱۶} و جذب شدن به برهما^{۱۷}

1. Contemplation

2. Immediate intuition

3. Infinite

4. Intelligence

5. Will

6. Orthodox

7. Heterodox

8. Sensism

9. Idealism

10. Scepticism

11. Taoism

12. Lao-tze

13. Brahmanism

14. Vedantism

15. Deliver

16. Transmigration

17. Brahma

برای همیشه است. در نخستین مکتب‌های فلسفی یونانی، مطالب اندکی دربارهٔ عرفان وجود دارد ولی در نظام فلسفی افلاطون به‌خصوص در نظریهٔ مُثُل^۱ و منشأ روح کیهانی و روح بشری و آموزهٔ تذکر و شهود، عرفان جایگاه عمده‌ای دارد.

فیلون^۲ یهودی اسکندرانی این عناصر افلاطونی را با داده‌های «عهد قدیم»^۳ درآمیخت و آموزش داد که هر انسانی با آزاد ساختن خویش از قید ماده و دریافت الهام و اشراق^۴ از خداوند می‌تواند به مقام جذبهٔ عرفانی^۵ یا مقام الهام برسد و به فنا در الوهیت دست یابد. منظم‌ترین کوشش فلسفی برای ارائه یک تفکر عرفانی کوششی است که در مکتب نوافلاطونی اسکندریه به‌خصوص توسط افلوپین^۶ در کتابش به نام تاسوعات^۷ صورت گرفته است. نظام فکری او البته یک نظام تلفیقی^۸ است که دربرگیرندهٔ فلسفه‌های پیشین مبتنی بر عرفان و نوعی وحدت‌انگاری^۹ بر پایه تجلی و افاضه است.

طبق نظر او «احد»^{۱۰} فراتر از همه موجودات است و بی‌تعیین^{۱۱} و خیر مطلق است. مخلوقات با ترتیب خاص و در اثر تجلیات عقل (نوس)^{۱۲} پدید می‌آیند و سلسله مراتب موجودات همچنان بدین منوال ادامه می‌یابد تا روح جهان^{۱۳} و نیروهای طبیعت، ماده^{۱۴}، غیرفعال و آلوده به نقص پدید می‌آیند. روح بشری نیز در قالب روح جهان وجود یافته و بعداً با ماده اتحاد می‌یابد. عنایت حیات بشری و نیز عنایت فلسفه، تحقق اتحاد عرفانی روح با خدا و رجوع او به اصل خویش است. روح همین‌که خود را از جهان محسوس آزاد ساخت به تطهیر (کاتارسیس)^{۱۵} دست می‌یابد و با پیمودن مراتب و درجات کمال در یک نظم مابعدالطبیعی صعود و عروج می‌یابد تا اینکه از طریق مراقبه و تأمل به اتحاد با احد می‌رسد و در آن مستغرق می‌شود و این مقام استغراق یا اوج فنا است.

- | | | |
|-----------------|------------------|------------------|
| 1. Ideas | 2. Philo | 3. Old Testament |
| 4. Illumination | 5. Estatic State | 6. Plotinus |
| 7. "Enneads" | 8. Syncretism | 9. Monism |
| 10. The One | 11. Indetermined | 12. Nous |
| 13. World-Soul | 14. Matter | 15. Kathars |

عرفان با ظهور مسیحیت وارد مرحله جدیدی می شود. پدران کلیسا نیک واقف بودند که در نظام‌های مشرکانه^۱ قدیم بخشی از حقیقت وجود دارد ولی آنان سعی کردند تا خطاهای اساسی آن اندیشه‌ها را نیز بازشناسی کنند. آنها میان عقل^۲ و ایمان^۳، فلسفه و الهیات قائل به تمایز شدند و الهامات روحانی را مورد تأیید قرار دادند اما در عین حال بر عجز ذاتی^۴ روح برای نفوذ در اسرار الهی و پی بردن به آنها تأکید کردند. آنها به ما آموختند که مشاهده خداوند^۵ در اثر فیض و عنایت او صورت می‌گیرد و پاداش حیات ابدی است که در زندگی دنیا، تنها شمار اندکی از طریق فیض^۶ خاص خداوند می‌توانند بدان برسند. مکتب عرفان مسیحی اسکندریه بر اساس این اصول با معرفت حقیقی مبتنی بر فیض و ایمان و بدعت‌های گنوسی مخالفت ورزید. قدیس آگوستین به ما می‌گوید: آنچه را که ما درباره ماهیت اشیا می‌دانیم در حقیقت شناختی است که نقطه آغاز آن داده‌های حسی^۷ است. دیونوسیوس کاذب^۸ نیز در آثار متعددش به بررسی دقیق عرفان مسیحی پرداخته است و به دقت میان معرفت عقلانی^۹ و عرفانی^{۱۰} فرق نهاده است. او می‌گوید: ما از طریق عقل تنها خدا را می‌شناسیم ولی به ذات او پی نمی‌بریم و از طریق نظم حیرت‌آور جهان که بخشی از علم خداوند است، خدا را می‌شناسیم. لیکن او معتقد است که دستیابی به معرفت کامل‌تری از خداوند در همین زندگی دنیایی امکان‌پذیر است که فراتر از حد عقل است حتی عقلی که با نور ایمان روشنی یافته باشد. خدا را از طریق معرفت شهودی و عرفانی و مراقبه قلبی می‌توان مستقیم و بی‌واسطه درک کرد و اسرار عالم را با نور الهی دریافت. رسیدن به چنین مقامی در حیات دنیوی تنها برای شمار اندکی از نفوس مستعد و تنها از طریق فیض و عنایت خاص خداوند امکان‌پذیر است و این یک عنایت ویژه^{۱۱} برای خاصان و زندگان است.

- | | | |
|------------------------|-----------------------------|-------------|
| 1. Pagan | 2. Reason | 3. Faith |
| 4. Essential inability | 5. Vision of God | 6. Grace |
| 7. Data of Sense | 8. Pseudo-Dionysius | 9. Rational |
| 10. Mystical | 11. Theosis, mystike enosis | |

آثار دیونوسیوس در طول عرفان مسیحی تأثیر عمده‌ای داشته است. جان اسکات اریگنا^۱ (قرن نهم میلادی) در رساله‌ای به نام «شهود ذات الهی» آثار و نظریات دیونوسیوس را راهنمای خود قرار داده است ولی تمایزی که استاد و معلم او میان فلسفه و الهیات، خدا و مخلوقات قائل شده مورد غفلت قرار داده است و در عوض به نظریات حلولی افلوطین گردن نهاده است. در قرن دوازدهم عرفان ارتودوکسی به شکلی منظم و مدوّن توسط ریچارد^۲ و هوگو^۳ که هر دو از اهالی سن‌ویکتور^۴ بودند و نیز تقدیر دوباره اصول فکری اریگنا توسط آموری دوین^۵، یواخیم فیوره‌ای^۶ و دیوید دینانت^۷ ارائه شد. در آثار علمای مدرسی قرن سیزدهم نیز کم و بیش عناصر عرفان مشاهده می‌شود. در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم نظام‌های عرفانی از نو احیا شدند و برخی ارتودوکس‌ها مانند رویسبروک^۸، گرسون^۹، پیترو آیلی^{۱۰}، دنیس کارتوسیایی^{۱۱} و برخی از اهل بدعت مثل ژان گنت^{۱۲}، ژان مایرکورت^{۱۳}، بگوئینز^{۱۴} و بگارتز^{۱۵} و دیگر سلسله‌های اخوت که تحت تأثیر مکتب ابن‌رشد و به‌خصوص مایستر اکهارت^{۱۶} بودند به گونه‌ای به تجدید حیات عرفان پرداختند. مایستر اکهارت معتقد به نوعی خداگونگی بشر و شباهت مخلوق با خالق از طریق عبادت و مراقبه است.

آثاری مثل «تئولوگیا ژرمانیکا»^{۱۷} و تا حدودی آثار نیکولا کوزایی^{۱۸} به‌خصوص نظریه او در باب «جمع اضداد»^{۱۹} در همین ایام ارائه شد. مذهب پروتستان نیز از طریق نفی کامل مرجعیت کلیسایی^{۲۰} و دفاع از اتحاد

- | | | |
|------------------------------|-------------------------------------|---------------------------|
| 1. John Scotus Eriugena | 2. Richard | 3. Hugh |
| 4. St. Victor | 5. Amaury de Bene | 6. Joachime de Floris |
| 7. David of Dinant | 8. J. Ruysbrock | 9. Gerson |
| 10. Peter d' Ailly | 11. Denys the Carthusian | |
| 12. John of Ghent | 13. John of Mirecourt | 14. Beguines |
| 15. Beghards | 16. Meister Bekhart | 17. "Theologia Germanica" |
| 18. Nicholas of Cusa | 19. <i>Coincidentia Oppositorum</i> | |
| 20. Ecclesiastical authority | | |

مستقیم^۱ روح بشر با خدا پیامدهای منطقی خاصی برای ظهور یک عرفان وحدت وجودی^۲ داشت. عرفان پروتستان توسط سباستین فرانک^۳، والنسین وایلر^۴ و به خصوص یاکوب بوهمه^۵ عرضه شد که گمان می‌کرد ذات خدا نیز حاوی دو اصل خیر و شر است و روح بشر را با ذات الهی قیاس می‌کرد که ذاتاً و با اختیار خیر را بر شر ترجیح می‌دهد. روچلین^۶ یک نظام عرفانی کابالیستی در دو کتاب معروفش به نام هنر کابالیستی و گفتار عرفانی پدید آورد. در اینجا می‌توان به تأثیر عرفان بر نظام‌های هستی‌شناسانه مالبرانش^۷ و هستی‌شناسان قرن‌های هجدهم و نوزدهم نیز اشاره کرد. عرفان رومانتیک فیخته^۸، نووالیس^۹ و شلینگ^{۱۰} واکنشی بر علیه عقل‌گرایی^{۱۱} افراطی قرن هیجدهم بود. ظهور نوعی شبه‌عرفان^{۱۲} نیز پیامد منطقی ایمان‌گرایی^{۱۳} و اصالت نفسانیت^{۱۴} تکامل‌گرایانه پروستان‌های مدرن بود که با لسینگ^{۱۵} آغاز شد و با کسانی مثل شلایرماخر^{۱۶}، آلبریخت ریدچل^{۱۷} و ساباتی^{۱۸}، ادامه یافت و در قالب نظریه‌های مدرنیستی مربوط به حلول^{۱۹} حیاتی و تجربه دینی^{۲۰} پذیرفته شد.

نقد و ارزیابی

با وجود چنین گرایش جهان‌شمول و ریشه‌داری که نسبت به عرفان میان تمام اقوام و ملل دیده می‌شود باید اذعان کرد که عرفان‌گرایی ریشه در ذات بشر دارد. در حقیقت یک تمایل طبیعی در روح بشر وجود دارد که او را به فراترین حقیقت یا حقیقت مطلق و بالاترین خیر یا خیر متناهی فرامی‌خواند. از طریق تجربه و

- | | | |
|---------------------|--------------------------|----------------------|
| 1. Direct union | 2. Pantheistic | 3. Sebastian Frank |
| 4. Valentine Weiler | 5. J. Bohme | 6. Reuchlin |
| 7. Malebranche | 8. Fichte | 9. Novalis |
| 10. Schelling | 11. Rationalism | 12. Pseudo-Mysticism |
| 13. Fideism | 14. Subjectivism | 15. Lessing |
| 16. Schellermacher | 17. A. Ritschl | 18. Sabatier |
| 19. Vital Immanence | 20. Religious experience | |

عقل می‌دانیم که با دانش محدود بشری نمی‌توان به اوج کمال رسید یا به سعادت دست یافت. از سویی طلب و تشنگی بشر برای دریافت کمال و حقیقت نشانگر قابلیت او برای کسب معرفت حقیقی نسبت به خداست. ما با تأمل درمی‌یابیم که تنها خداست که می‌تواند عنایت بشر و هدف‌نهایی او قرار گیرد و تنها با رسیدن به خداست که ما می‌توانیم به آرامش و رضایت درونی برسیم (این سخن را قدیس توماس آکویناس^۱ در کتاب جامع الهیات^۲ و نیز در کتاب مجموعه علیه گمراهان^۳ و رساله «در باب حقیقت»^۴ آورده است) اما تلاش عقلانی ما و نیز احساس و عواطف ما دارای محدودیت‌هایی هستند. آیا واقعاً دستیابی به اتحاد عقل یا اراده با خدا ممکن است شناخت و اتحادی که فراتر از شناخت ما نسبت به موجودات مخلوق باشد؟ آیا ما می‌توانیم در مورد خدا به معرفتی فراتر از تمثیل و مفاهیم برسیم؟ اینجا عقل بشری هیچ پاسخی ندارد. اما وقتی که عقل ناتوان می‌شود فیلسوفان به احساس و تخیل مجال بروز می‌دهند. آنها از شهود نسبت به الوهیت سخن می‌گویند. ارتباط بی‌واسطه با خداوند و یافتن شهودی او، آنها به گونه‌ای از جهان و انسان سخن می‌گویند که رسیدن به چنین اتحادی را امکان‌پذیر می‌بینند. فیلسوفان به تأسیس نظام‌های فکری خاصی می‌پردازند که در آن جهان و روح بشری به عنوان جلوه‌ای از الوهیت به شمار می‌آیند یا دست‌کم حاوی بخشی از ذات الهی هستند. نتیجه منطقی چنین مفروضاتی گردن نهادن به وحدت وجود^۵ است.

موضع کلیسای کاتولیک به عنوان پاسدار آموزه‌های مسیحی که از طریق معلمان و متألهان برای حل مشکلات ارائه می‌شود این است که بر محدودیت‌های عقل بشری تأکید می‌ورزد یعنی اینکه روح بشری دارای گنجایش و قابلیت طبیعی است اما به خودی خود استعداد رسیدن به خدا را ندارد و تنها از طریق تمثیل می‌تواند خدا را بشناسد. کلیسای کاتولیک امکان شهود مستقیم را

1. St. Thomas Aquinas

2. Summa Theologica

3. Contra Gentes

4. "De Veritate"

5. Pantheism

که مدافعانی همچون بگهارتس و بگوئینز، اکهارت و مولینوس^۱ و هستی‌شناسان^۲ دارد، رد می‌کند و وحدت وجود را در همه اشکال آن مردود می‌داند. همین‌طور حلول حیاتی و تجربه دینی مدرنیست‌های^۳ مسیحی را محکوم می‌کند. اما کلیسای کاتولیک چیزی را آموزش می‌دهد که با عقل طبیعی بشر شناخته نمی‌شود بلکه تنها از طریق وحی و ایمان می‌توان آن را فهمید و آن از طریق فیض خداوند است نه نیروی عقلانی و طبیعی. خداوند از روی عنایت ذات بشر را تا مقام فوق طبیعت صعود می‌بخشد. شهود خداوند نیز تنها به مدد لطف خود او امکان‌پذیر است. تنها در آخرت است که می‌توان به شهود خداوند واصل شد نه در دنیا. در دنیا ما فقط می‌توانیم خود را مستعد آن شهود بسازیم آن‌هم به مدد الهام و عنایت خداوند. ولی به هر حال روح بعضی از انسان‌ها در همین زندگی کنونی نیز به مدد عنایت ویژه خداوند قادر به احساس حضور او می‌شوند و این مراقبه و عبادت راستین عرفانی است. چنین امری نه فنای مخلوق^۴ در خداست و نه مجذوب شدن^۵ به سوی او بلکه خدا خود را به شکل صمیمانه‌ای^۶ بر مخلوق آشکار می‌سازد و روح او را با اشراقات خاص خود روشنی بخشیده^۷ و به گونه‌ای بیان‌ناپذیر^۸ با ذات الهی^۹ مرتبط می‌شود و از این طریق به لذت و بهجتی توصیف‌ناشدنی می‌رسد که همه در اثر عنایت خداوند است نه جهد و کوشش مخلوق. در عرفان مسیحی این نکته اهمیت ویژه‌ای دارد و برای آن تأکید فراوانی رفته است به طوری که در هیچ بحث و تحقیقی درباره عرفان مقایسه‌ای نباید و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

1. Molinos

2. Ontologists

3. Modernists

4. Annihilation

5. Absorption

6. Intimately

7. Enlightened

8. Ineffable

9. Divine essence

پی‌نوشت‌ها

در نگارش این بخش از «دایرةالمعارف کاتولیک» مقاله عرفان، نگاشته جرج م. ساوویج استفاده شده است که مشخصات کتاب‌شناختی آن به اختصار چنین است:

New Advent: *The Catholic Encyclopedia*, Volume X, Kevin Knight, Robert Appleton Company, New York, 1999.